

مقدمه

هرکو نکند فهمی زین کلک خیال‌انگیز نقشش به حرام از خود صورنگر چنین باشد
(حافظ ۱۳۲۷ : ۲۳۰)

نقد شعر از دیدگاه دینی و مسأله نسبت «شعر و شرع»، همواره از صدر اسلام مورد توجه متفکران و ادبا و شعرا و نقادان بوده است.

مسعود سعد سلمان، شاعر بزرگ ایران در نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم، خطاب به خود گوید:

شاعری تو مدار روی گران شاعران روی را گران نکند
نکنی آنچه گویی و نه شگفت کانچه گویند شاعران نکند

(مسعود سعد سلمان ۱۳۶۴، ج ۲ : ۹۱۹)

سنایی، که شاعر و عارف بزرگ قرن ششم و از ارکان شعر فارسی است، یکی از شاعرانی است که ابیات فراوانی درباره شرع و نسبت عقل با آن در ابتدای حدیقه^۱ سروده است، اما مسأله شعر و شرع را در انتهای این اثر مطرح کرده و در واقع نسبت شرع، به ویژه شعر و شاعری خود را در نظر گرفته است. موضوع اصلی سخن او در انتهای حدیقه، نقد و ارزیابی شعر از دیدگاه شرع است. این نقد و ارزیابی نیز ناظر به شعر و شاعری خودش است. او سعی می‌کند شعر را با معیار شرع بسنجد و از اشعار غیرشرعی تبراً جوید. سخن خود را با عنوان «شعر و شرع» با این ابیات آغاز می‌کند:

ای سنایی چو شرع دادت بار دست ازین شاعری و شعر بدار
شرع دیدی ز شعر دل بگسل که گدایی نگارد اندر دل

(مدرس رضوی ۱۳۴۴ : ۷۴۳)

سنایی به دنبال این ابیات، توضیح بیشتری در مسخرگی شعر در مقام مقایسه با شرع می‌دهد:

شعر همه غمز است، در حالی که نکته‌های انبیا (شریعت) همه رمز. شعر صبیح کاذب است و شرع صبیح صادق. سنایی این حکم را در مورد اشعار خود صادق می‌داند و همه آنها را نتیجه عقل ناقص خود می‌داند و معتقد است کمال عقل در پیروی از شرع است و بدین ترتیب، ضمن تحقیر و نکوهش شعر، با خود عمده می‌کند که دیگر شعر نگوید:

گر زیم بعد ازین نگویم من در جهان بیش و کم به نظم سخن
(مدرس رضوی ۱۳۴۴: ۷۴۳)

خاقانی نیز به تأسی از تعالیم الهی و لیبیک به ندای آسمانی و تبری از اشعار دوره جاهلیت، می‌خواست در اشعار خود به مخالفان بگوید که ما شاعریم. شاعری در نفس خود عیب نیست، مگر این که شاعر به جای پند و نصیحت و دفاع از حق، تملق نماید و زبان به دروغ و ناروا بیالاید، بنابراین از آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷ سوره الشعراء (۲۶) اقتباس کرده و می‌گوید:

عروس عافیت آنکه قبول کرد مرا که عمر پیش‌بها دادمش به شیربها
مرا به منزل «الاکذین» فرود آور فروگشای ز من طمطراق «الشعراء»
(خاقانی ۱۳۶۸: ۱۰)

فریدالدین عطار نیشابوری، شاعر و عارف نام‌آور در قرن ششم و آغاز قرن هفتم، نیز یکی از شاعرانی است که بارها در اشعار خود، به ویژه در مثنوی‌های مصیبت‌نامه و منطق‌الطیر و الهی‌نامه درباره شعر و شاعری، به‌طور کلی، و شاعری خود، به ویژه، سخن گفته است. او در پاره‌ای از ابیات خود، تا حدودی به نقد شعر از حیث معنی نه از حیث صورت، پرداخته و سعی کرده است که از مدح اجتناب کرده و لباس شرع به اشعارش بپوشاند:

مده به شعر فراهم نهاد عمر به باد که شعر چو شرع محمد مختار
 قدم که به قدم شرع او ندادی تو ترا ز خرقه بسی خوبتر بود زَنار ...
 (عطار ۱۳۷۴: ۷۹)

عطار علم و حکمت خود را از منبع پرفیض شریعت یافته و شعر خود را
 جواهری می‌خواند که از دریای وحی محمد(ص) برگرفته است.

از آنجا که شعر تنها هنر یا هنر غالب قوم عرب پیش از اسلام و به یک اعتبار تنها
 طریق تفکر عصر جاهلی بود، ظهور وحی در قالب قرآن و کلام الهی، همه شاعران
 را تا مدتی مرعوب خویش کرد و بسیاری از اشعار را باطل ساخت و روح بسیاری
 از شاعران را متحول گردانید. این تحول در مواجهه‌ای که شاعران با کلام خدا - قرآن
 مجید - داشتند، حاصل شد. زیرا قرآن هیچ مشابهتی با کلام بشری و شعر شاعران
 عهد جاهلی نداشت.

شیخ ابوالفتح رازی در تفسیر قیم روح‌الجنان، در این باره چنین می‌گوید:

... ابوالحسن البراد گفت: چون ابن آبه فرود آمد (آیات ۲۲۴ تا ۲۲۶ از سوره مبارکه شعراء
 (۲۳۶))، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک و حسان بن ثابت پیش رسول آمدند گریان، گفتند:
 «یا رسول‌الله خدای تعالی در حق شاعران این گفت و ما شاعریم». رسول علیه‌السلام گفت:
 «آیات تمام برخوانید؛ الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکر والله کثیراً و انتصروا من
 بعد ما ظلموا ...» ایشان دل‌خوش شدند و رسول علیه‌السلام حسان بن ثابت را گفت: چون
 روز غدیر آید آن بیت‌ها بخواند:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم نجم و اسمع بالرسول منادياً ...

شعر و شاعری در سیره عملی رسول اکرم(ص) و دودمان پاک آن حضرت

با ظهور اسلام، شعر شعرای باطل نسخ گردید و تا وقتی که درهای آسمان باز
 بود و عالم محل نزول وحی الهی، شاعران کهن به ستایش شراب و عشق

نمی‌پرداختند و اگر ستایشی بود، از اسلام و پیامبر اسلام و وصف اسلام بود. در این زمان خطبه برای فایده آن در تشحید حسن دینی بسط یافته بود. در عصر خلفای راشدین نیز این وضع ادامه یافت. با به قدرت رسیدن امویان، وضع برگشت و مسلمانان، رجوعی دیگر به سوی شعر شیطانی جاهلی داشتند.

و اما از بزرگ‌ترین شاعران عصر پیامبر باید از حسان بن ثابت انصاری، شاعر رسول‌الله (ص) که اهل مدینه بود و در عهد جاهلیت امرای شام را مدح می‌کرد، یاد کرد. وی به دنبال هجرت رسول اکرم (ص)، با قوم خود، خزرج، اسلام آورد. از آن جا که حسان مرد جنگ نبود، با زبان و شعر خود به کمک اسلام شتافت و به مدد ابوبکر، که نسب‌شناس بزرگ عصر بود، کفار قریش را هجو می‌کرد. رسول اکرم (ص) می‌فرمود: شعر حسان از زخم تیر بر تن کفار کارگتر است (شعار، فرزاد ۱۳۷۲: ۳۹۲)

درباره اینکه حسان بن ثابت به دستور رسول اکرم (ص) مشرکان را هجو می‌کرد، در کتاب مجمع‌البیان آمده است: قال النبی صلی‌الله علیه و سلم لحسان بن ثابت اهجم او هاجهم و روح القدس معک.

نویسنده، درباره سرودن شعر توسط ابوبکر و عمر و علی می‌گوید:

«کان ابوبکر یقول الشعر و کان عمر یقول الشعر و کان علی (ع) اشعر من الثلاثة»

(الطبرسی، بی تا، ج ۵: ۱۹۳)

پیامبر همواره حسان را تأیید می‌کرد و می‌فرمود: تا وقتی که به زبان خویش ما را یاری کنی، به واسطه جبریل مؤید باشی.

کعب بن زهیر - که از شرک به اسلام رو آورده بود - با قصیده‌ای به نام «البرده» (ردای افتخار)، محبت پیامبر اکرم (ص) را طلبید و ایشان اجابت فرمودند. از دیگر شاعران مؤید به روح القدس، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه‌اند که پیامبر آنها را

مأمور پاسخ‌گویی به شاعران مشرک کرد. این شاعران در پرتوی قرآن و سنت، بیشتر در قلمرو سیاست و اخلاق (حکمت عملی) منشأ اثر بودند.

در شهر یشرب، که پس از هجرت پیامبر «مدینه‌النبی» نام گرفت، یک مرکز عمومی به نام مسجد تأسیس شد که در آنجا نه تنها مسائل عبادی، تربیتی، قضایی، اقتصادی، نظامی، سیاسی و دیگر مسائل اجتماعی بحث و بررسی و درباره آن تصمیم‌گیری می‌شد، بلکه مکانی برای تشکیل محافل ادبی نیز بود. در این محافل شاعران سروده‌های خود را - که از لحاظ دینی و اخلاقی و مسائل انسانی در اوج بودند - می‌خواندند و از سوی صاحب شریعت تحسین و تکریم می‌شدند.

به طور مثال کعب بن زهیر، پس از خواندن قصیده معروف «بانت سعاده»، از دست مبارک پیامبر (ص) جایزه گرفت و حسان بن ثابت با سرودن شعری در دفاع از حریم اسلام، مشمول عنایات خاص آن حضرت شد.

ابوهریره گفت: یک روز حسان در مسجد رسول علیه‌السلام شعر می‌خواند. عمر خطاب بگذشت و به خشم در او نگریست. حسان گفت چه می‌نگری؟ من اینجا شعر خواندم که بهتر از تو حاضر بود، یعنی رسول علیه‌السلام ... (اصبهانی ۱۳۶۲: ۱۴۴)

لبید بن ربیع، شاعر معروف عرب، شعر:

الا کلّ شیء ما خلا الله باطل و کلّ نعیم لامحاله زائل ...
را در عهد جاهلیت گفته بود. بعد هم خودش مسلمان شد؛ مسلمانی صادق. از رسول اکرم (ص) در این باره نقل کرده‌اند که: *اصدق بیت قالته العرب*. یعنی: راست‌ترین شعری که عرب گفته همین بود. (مظهری ۱۳۵۲: ۶۹)

انشاء گفته‌های نظم‌گونه و سرودن شعر در بین خاندان عصمت و طهارت نیز وجود داشته که برای نمونه به برخی از اشعار منسوب به مولی‌الموحّدین، حضرت علی (ع)، که در مقام انسان گفته است، اشاره می‌شود:

داوئک فیک و ما تشعر

و دائک فیک و ما تنظر

و فیک انطوی العالم الاکبر ...

در خطبه شقشقیه به شعر اعشی تمثیل کرده و می‌فرماید:

شَتَانِ مَا یومی عَلی کورها و یوم حِتَانِ أُخی جابر
 که بس فرق است تا دیروزم امروز کون مغموم، دی شادان و بیروز
 (نهج البلاغه ۱۳۸۷ هـ، خطبه ۳: ۴۸)

همچنین در نامه خود به عثمان بن حنیف انصاری از قول شاعر می‌فرماید:

و حسبک داء ان تیت ببطنة و حولک اکباد تحنُ إلی القَدَّ
 (همان، نامه ۴۵: ۴۶)

این درد تو را بس که با شکم سیر بخوابی، در حالی که در اطراف تو شکم‌های
 خالی گرسنه به پشت چسبیده باشند.

در خطبه ۵۱ می‌فرماید:

فالموت فی حیاتکم مقهورین والحیة فی موتکم قاهرین
 زندگی توأم با مذلت و خواری مرگ است بر شما و زندگی است در مرگ
 شرافتمندانه.

فرزدق، شاعر نامور عرب، (متوفی ۱۱۰ هـ، ق) قصیده غرأی میمه را در مدح و
 منقبت امام زین‌العابدین سروده که بیت دوم آن از مطلع مشهورتر است.

هذا الَّذی تعرف البطحاء و طاته والیت يعرفه و الحلّ و الحرام
 (وحدت ۱۳۸۰: ۹۰)

این کسی است که بطحاء جای پایش را شناساند و حرم و بیرون حرم بدو

آشناست.

گفته شده است که حضرت زین العابدین به فرزدق، شاعر بزرگ عرب - که از مداحان خلفای بنی امیه و در میان افراد قبیله خویش خوش نام و گرامی بود - صله و عطا بخشید.

در مورد هجویات حسان نیز نقل است که پیغمبر(ص) هنگامی که راه می رفت بدن مبارکش به جلو متمایل می شد و حکم بن علی بن ابی العاص، کیفیت راه رفتن آن حضرت را تقلید می کرد.

پیغمبر(ص) روزی ملتفت عمل او شد و به او فرمود: چنین باش. حکم بن ابی العاص از آن روز دچار ارتعاش و اختلاج شد. عبدالرحمن بن حسان او را نکوهش نمود و در هجوش چنین سرود:

أَنَّ اللَّعِينِ ابُوكَ فَاوَكَّ عِظَامَهُ إِنَّ تَرَمَّ، تَرَمَّ مَخْلَجًا مَجْنُونًا
يَمْسِي خَمِيصَ الْبَطْنِ مِنْ عَمَلِ التَّقَى وَ بَطَلَّ مِنْ عَمَلِ الْخِيثِ بَطِينًا

(امینی ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۶۱)

ملعون پدر تست. استخوان های او را بینداز (خودت را از نسبت به او دور کن). اگر او را بیندازی و از خود دور سازی، کسی را دور ساخته ای که مصروع و دیوانه است، همواره درون و شکمش از عمل تقوی خالی است و از کارهای پلید و زشت پُر است.

بعد از اسلام، چه در زمان پیامبر(ص) و چه بعد از ایشان، دوستان آن حضرت معصوم، با اشعار خود هم به مسأله دین و دینداری نظر داشتند و هم موضع گیری های آنان سیاسی بود. آنها اغلب مورد تهمت و بغض حکومت های زورگو بودند. افرادی مثل حسان بن ثابت و کمیت اسدی، قصایدی در دل بستگی به آل علی(ع) و مدح نبی هاشم و اهل بیت سرودند که به «هاشمیات» مشهور بود. دعبل خزایی و دل بستگی وی به حضرت امام رضا(ع) و اعطای پیراهن خود توسط

آن حضرت به دعبل و جمله وی که: «من پنجاه سال است دار خویش را به دوش می‌کشم»، نشانگر دل‌سپردگی او و مبارزه‌اش به وسیله شعر با دشمنان بوده است. (وحدت ۱۳۸۰: ۹)

شاعران عصر پیامبر اکرم (ص)

شاعران زمان پیامبر اکرم (ص) در صدر اسلام همواره در حضور آن حضرت به دفاع از اسلام و مسلمین می‌پرداختند و با شمشیر شعر و تیر سخن از مبادی اسلام دفاع، و با زبان در راه خدا جهاد می‌کردند. اسامی آنان را برای زنده کردن خاطرات و حماسه‌ها از کتاب *الغدیر* ذکر می‌کنیم:

عباس بن عبدالمطلب، کعب بن مالک، عبدالله بن رواحه، نابغه جعدی، ضرار اسدی، ضرار قرشی، کعب نمط، مالک بن عوف، صرمة بن ابی انس، قیس بن بحر، عبدالله بن حرب، دبحیر بن ابی سلمی، سراقه بن مالک، سعدی (خاله عثمان)، شیما دختر حادث بن عبدالغزی (خواهر رضاعی پیامبر)، دختر ابان بن عباد، (شاعر معروف)، رقیه (دختر ابی صیفی بن هاشم، اروی (دختر عبدالمطلب عمه پیامبر)، عاتکه (دختر عبدالمطلب)، صفیه دختر عبدالمطلب، هند (دختر حارث)، ام سلمه، عاتکه (دختر زید بن عمر و ام ایمن). (امینی ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۶ و ۲۰)

نماز استسقاء و سرودن شعر توسط حضرت علی بن ابی طالب

چنانچه ارباب سیر و اهل حدیث آورده‌اند: در سال ششم از هجرت در مدینه خشکسالی شد. مردم مدینه نزد پیغمبر (ص) رفتند و گفتند: «قحط المطر و ییس الشجر و هلک المواشی و اسنت الناس فاستسق لنا ربک، عز و جل». پیغمبر (ص) روزی را نام برد و گفت: در آن روز بیایید و صدقاتی با خود بیاورید. چون آن روز

رسید، پیغمبر(ص) با مردم از شهر بیرون شدند. پیغمبر(ص) با سکینه و وقار مخصوص به خود به راه افتاد تا به مصلی رسیدند. پیغمبر(ص) از پیش بایستاد و دو رکعت نماز، که به طور جهر قرائت می‌کرد، بخواند و چنان که در نماز عیدین معمول می‌داشت، در رکعت اول، «فاتحة الكتاب» و سورة «الاعلی» و در رکعت دوم، «فاتحة الكتاب» و سورة «الغاشیه» بخواند. چون از نماز فارغ شد، رو به سوی مردم برگشت و ردای خود را پشت و رو کرد و زانوها را بلند داشت و دست‌ها را برافراشت و تکبیر گفت و دعای «استسقاء» (اللّهُمَّ اسقنا و اغثنا مغیثاً ... تا آخر آن دعا) که در بحارالانوار و غیر آن آورده شده را بخواند. انس، که راوی این واقعه است، می‌گوید: هنوز بر جای بودیم که ابرهای پراکنده در آسمان پدید آمد و به هم نزدیک گشت و باران سرازیر شد.

هفت شبانه روز این باران ادامه یافت. پس مسلمین به حضور پیغمبر(ص) آمدند و گفتند: ادامه باران به زراعت و ساختمان‌ها زیان می‌رساند. خدای را بخوان که آن را منقطع سازد. پیغمبر(ص) از این سرعت ملال مردم به خنده افتاد. آنگاه دست‌های خود را بلند کرد و گفت: «اللّهُمَّ حوالینا و لا علینا اللّهُمَّ علی رؤس الضّراب و منابت الشجر و بطون الاودیة و ظهور الاکام» پس باران از شهر انقطاع یافت و به روایتی پس از خنده گفت: «لله درابی طالب. لو كان حیاً قرّت عیناه من اذی ینشدنا قوله؟»

پس علی بن ابی طالب به پا خاست و گفت: یا رسول الله کانک اردت:

و ایض	یستسقی	الغمام	بوجهه	ثمال	الیتامی	عصمة	للاراضل
یلوذ	به	الهلاک	من آل	هاشم	فهم	عندهم	فی نعمة و فواضل
کذبتهم	و	بیت الله	بیزی	محمد	و	لما	تقاتل دونه و تناضل
و نسلم	حتی	نصرع	حوله	و	نذهل	عن	آبائنا و حلائل

پیغمبر(ص) فرمود آری همین اشعارش منظورم بود. آن گاه مردی از قبیله «کنانه» برخاست و گفت:

لک الحمد و الشکر ممن شکر	سقینا بوجه النبی المطر
دعا الله خالقه دعوة	الیه و امتحض منه البصر
فلم یک الا کالفا الردا	و اسرع حتی رابنا المطر
دفاق العزایل جمّ البعاق	اغاث به الله علیا مضر
و کان کما قال عمه	ابوطالب ایض ذو غرر
فمن یشکرالله یلقى المزید	و من یکفر الله یلقى الغیر

فقال رسول الله: «ان یک شاعر احسن فقد احسنت»

(شهابی ۱۳۵۴، ج ۱: ۳۰۷-۳۰۸)

قصیده «لامیه» نیز توسط ابوطالب نوشته شد. این قصیده زمانی که پیامبر(ص) و یارانش در شعب ابی طالب محصور بودند و به ابوطالب گفته شده بود که در صورت دست برداشتن از حمایت پیامبر و تسلیم وی، او را امارت دهند؛ در پاسخ به پیغام مشرکان انشاء و برای آنها فرستاده شد و مشرکان را یک باره از خود ناامید ساخت:

و لنا رایت القوم لاودّ فیهم	و قد قطعوا کلّ العری و الوسائل
الم تعلموا انّ ابنا لا مکذب	لدینا و لا یعنی بقول الا باطل
وایض یستسقی الغمام بوجهه	ثمّال الیتامی عصمة و للارامل
یطوف به الهلاک من آل هاشم	فهم عنده فی نعمة و فواضل
کذبتم و بیت الله یزی محمد	و لما نطاعن دونه و تقاتل ...

(همان: ۱۰۶-۱۰۷)

در بدگویی بعضی از شعر و شاعری

حتی میان خود شاعران کسانی هستند که مخالف شعر و شاعری اند! برخی از ارباب ذوق، طعنه و ریشخند خود را متوجه نفس «شعر» کرده‌اند و شعر سرودن را کاری عبث و در خور نکوهش شمرده‌اند و آن را «حیض الرجال» خوانده‌اند:

<p>ای برادر بشنوی رمزی ز شعر شاعری وان که از کناس تا کس در ممالک چاره نیست زانکه گر حاجت فند تا فضله‌ای را کم کنی کار خالد جز به جعفر کی شود هرگز تمام باز اگر شاعر نباشد هیچ نقصانی فند آدمی را چون معونت شرط کار شرکست ... شعر دانی چیست دور از روی تو حیض الرجال</p>	<p>تا ز ما مشتبی گدا کس را به مردم نشمیری هائش لله تا نداری این سخن را سرسری ناقلی باید تو نتوانی که خود بیرون بری زان یکی جولاهکی داند دگر برزینگری در نظام عالم از روی خرد گر بنگری نان ز کناسی خورد بهتر بود کز شاعری فایلش گو خواه کیوان باش خواه مشتری</p>
---	---

(انوری ۱۳۷۲، ج ۱: ۴۵۴-۴۵۵)

اثیرالدین اومانی، شاعر قرن هفتم هجری، نه تنها بر چنین شاعرانی بلکه بر واضع قواعد شعر نیز نفرین‌ها فرستاده است:

<p>یارب این قاعده شعر به گیتی که نهاد ای برادر به جهان بدتر ازین کاری نیست در فلک نیز عطارد ز بی شومی شعر ... آن چه مقصود ز شعر است چو در گیتی نیست</p>	<p>که چو جمع شعرا خیر دو گیتیش مباد ها و هان تا نکنی تکیه بر این بی‌بنیاد یابد از سوزش دل هر دو مهی صد بیداد شاعران را همه زین کار خدا نوبه دهداد</p>
---	---

(براهنی ۱۳۵۸: ۲۱۶-۲۱۷)

همان‌طور که گفته شده، گاهی شعرا هم شعر را مذمت کرده‌اند، آنچنان که سنایی

فرماید:

<p>وان فصاحت‌ها چه سودش بود چون اکنون ز حق شاعری بگذار و گرد شرع گرد از بهر آنک</p>	<p>اِخْسُوا فِیْهَا شَنِید اندر جهنم بحتری شرعت آید در تواضع شعر در مستکبری</p>
---	---

بدگویی از شعر و شاعری تنها در میان خود شاعران و یا در ایران نیست. بعضی از نثرنویسان نیز چه در داخل کشور و چه در کشورهای خارجی، با شعر مخالفت کرده‌اند. در عصر سلطنت لویی چهاردهم در فرانسه بعضی از ادیبان و نویسندگان علیه شعر قیام کردند. یکی از آنها، دولاموت، پس از اینکه مقداری شعر گفت و مداحی کرد و به پیشرفتی نایل نشد، حسادت و عقده‌حقرتی از شعر و شاعران را در دل گرفت، از شعر گفتن دست کشید و به نویسندگی گرایید، بنابراین کوشش می‌کرد تا برتری نثر را بر شعر ثابت کند. (افشار ۱۳۵۳: ۲۵)

آگریپا، دانشمند طبیعی‌دان معتقد است که:

شعر دستگاه دروغ‌پردازی است و هرچه دروغ‌تر باشد، نطف آن بیشتر است، خاطر نادانان را مسرت و انبساط می‌بخشد و موجب سبک‌سری و خطا و هوسرانی و اشتباه می‌شود. (همان: ۲۶)

شیخ عباس قمی در اعمال شب جمعه از شعر خواندن نهی می‌کند و آن را مکروه می‌داند. (قمی ۱۳۷۶: ۵۲-۵۳)

برخی با عنایت به آیات و احادیثی که در ذم شعر و شاعری آمده است، در کل آن را مکروه دانسته‌اند. تا زمان ابوسعید ابی‌الخیر خواندن شعر در مسجد ممنوع بود و مستند، حدیث ذیل از رسول اکرم (ص) بود که می‌فرماید:

«من سمعتموه ینشد الشعر فی المساجد فقولوا فض الله فاک انما نصیبه المساجد للقران»، (هرکس را شنیدید که در مساجد شعر می‌خواند به او بگویید خدا دهانت را خرد کند. مسجد جای شعرخوانی نیست، بلکه جای تلاوت قرآن است). تا اینکه ابوسعید ابی‌الخیر تأویل آیات و روایات نمود و جواز آن و نیز جواز سماع را اعلام کرد.

شعر در احادیث و روایات

حسّان بن ثابت انصاری ملقب به «شاعر النبی» درباره جنگ‌های بدر، احزاب و قریظه قصایدی گفته است و خود آن حضرت هم هر وقت لازم بود، به ایشان می‌فرمود: «اهجهم و روح القدس معک».

از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد: ماذا تقول فی الشعر؟ فقال: ان المؤمن مجاهد لسیفه و لسانه (مؤمن جهاد می‌کند با شمشیر و زبانش).

در کشف‌المحجوب هجویری در باب شعر آمده است:

شعر مباح است و پیامبر اکرم (ص) شنیده و صحابه (رض) گفته‌اند و شنیده‌اند. قال النبی (ص): «ان من الشعر لحکمه» (هجویری ۱۳۵۸: ۵۱۷).

در بعضی روایات «ان من الشعر حکمة و حکماً»، نیز نقل شده است.

احمد بن حنبل در مسند خود از ابن عباس آن را بدین صورت روایت کند: «ان من البیان سحراً و ان من العلم جهلاً و ان من الشعر حکماً و ان من القول عیالاً» و نیز ابی داود در مسند خویش و ترمذی و احمد بن حنبل و بخاری از ابن عمر روایت کرده‌اند: «ان البیان سحراً و ان من الشعر حکماً». (مدرس رضوی ۱۳۴۴: ۳۰)

مولوی درباره حدیث یاد شده گوید:

گفت پیغمبر که ان فی البیان سحراً و حق گفت آن خوش بهلوان
(مولوی ۱۳۶۳ / ۳ د / ۳ ب / ۴۰۷۹)

نظامی نیز به اعتبار همین احادیث است که می‌گوید:

شعر تو را سدره نشانی دهد سلطنت ملک و معانی دهد
شعر تو از شرع بدان جا رسد کز کمرت سابه به جوزا رسد
شعر برآرد به امیریت نام کالشعراء امراء الکلام

(نظامی ۱۳۴۳: ۴۳)

مرحوم دهنخدا در کتاب *امثال و حکم* عبارت «والشعراء امراء الکلام» را حدیث دانسته است. (۱۳۴۳، ج ۱: ۲۵۳)

عطار، حدیث نبوی «انَّ اللهَ تعالی خزائن تحت العرش مفاتیحها السنة الشعراء» را بدین گونه در اشعارش یاد می‌کند:

آنکه بود او سرور پیغمبران گفت در زیر زبان شاعران
هست حق را گنج‌های بی‌شمار سر آن یک می‌دانند از هزار
(عطار ۱۳۶۴: ۴۷)

در *سفینه البحار* آمده است:

عن العلاء بن الخضر می‌آید که قال للنبی صلی الله علیه و اله إنَّ اهل بیت احسن الیهم
فلیسینون واصلهم فیقطعون فقال رسول الله (ص) دفع بآلتی هی احسن فاذا الذی بینک
آلایة فقال العلاء انی قلت شعراً هو احسن من هو اقال و ما قلت فانشده فقال النبی ان من
الشعر لحکماً و ان من البیان لسحراً و ان شعرک محسن و ان کتاب الله احسن. (قمی،
بی تا: ۷۰۳)

امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: «من قال فینا بیت شعر نبی الله له بیتاً فی الجنة»
هر کس در راه ما و برای ما یک بیت شعر بسراید، خداوند برای او خانه‌ای در
بهشت بنا می‌کند. (ذاکری ۱۳۵۸: ۵)

نتیجه‌گیری

شعر نه تنها در اسلام تقبیح نشده است، بلکه سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه و به
پیروی از آنها، علمای دینی به شعر استناد و استدلال کرده‌اند، زیرا شعر یک هنر
ذوقی و زاینده ذوق است و به عبارتی یک اثر هنری است؛ یک شالوده و احساس
که عناصر سازنده آن را عاطفه، تخیل، زبان موزون و آهنگین تشکیل می‌دهد. طبع

شعر و لطافت شعور، ودیعه الهی است و در اصل سرودن شعر از اول حرام یا مکروه نبوده و اگر مدتی هم از آن جلوگیری شده، به سبب جریان شعر در بدگویی و غزل‌های رکیک بوده است.

در اسلام آنچه منع شده انحراف در کاربرد این ودیعه است، وگرنه شعر موضع‌دار راستین در اسلام ستوده شده است. چنانچه در حدیث نبوی (ص) آمده است: «ان الله من الشعر لحکمه» یا «والشعراء امراء الکلام». خداوند متعال شاعران متعهد را در کلام خویش از جرگه دیگران درآورده و استثنا کرده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و آیه «وَالشَّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ...»، چنانچه در تفسیر المیزان (طباطبایی، بی تا: ۴۶۵) آمده است، پاسخ به تهمتی است که مشرکین به رسول خدا (ص) می‌زدند و او را شاعر می‌خواندند و این جواب تهمت دوم به ایشانست و اولی این بود که می‌گفتند او شیطانی دارد که قرآن را به وی وحی می‌کند. این دو از تهمت‌هایی بودند که در مکه و پیش از هجرت، همواره آنها را تکرار می‌کردند و به این وسیله، مردم را از دعوت حق آن حضرت دور می‌کردند و همین خود مؤیدی است برای این که بگوییم این آیات در مکه نازل شده است.

در کل می‌توان گفت موسیقی یا شعر یک امر ذوقی است و در اصل کلام است، کلام باید درست، آموزنده و تربیتی باشد. شعر و موسیقی هم از این مقوله خارج نیست و نباید مخرب و ضد دین و ارزش‌های اخلاقی باشد، زیرا هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد که با هر عنوانی، اخلاقیات جامعه و ارزش‌ها و اصول حاکم بر آن دستخوش حوادث شود و استقلال و حاکمیت فرهنگی را با دست خود به نابودی و تباهی بکشانند. اگر در جامعه‌ای لابی‌گری و تزویر و چاپلوسی و ستمگری و تملق‌گویی و ترویج صفات رذیله اشاعه شود، حتماً دست سیاست استعمارگر در پس آن وجود دارد تا جامعه را از مسیر حرکت اصولی و طبیعی خود خارج سازد.

خلاصه اینکه شعر باید به حال جامعه‌ای که گوینده عضو آن است و به زبان آن سخن می‌گوید، مفید باشد و اگر هم سودمند نیست و فقط از شنیدن آن لذت می‌برند، بدون اینکه مترتب به مفسده باشد، غبار خستگی را از روح و جسم انسان بزدايد، مانند برخی از ترانه و غزل‌هایی که اثر زیان‌بار ندارد. در اصل شعر مثل سایر مقوله‌ها، محتوا و سمت و سو مهم است، بنابراین شعر باید علاوه بر مفید بودن، موجب رشد و کمال در انسان باشد و نه تنها خاصیت تخریب روحی نداشته باشد، بلکه سبب بیداری و آگاهی و رشد جامعه گردد.

کتابنامه

- الاصبهانی، ابی الفرج. ۱۳۶۲. الاغانی. الجزء الثالث. قم: مصور عن طبعه دارالکتب.
- افشار، محمود. ۱۳۵۳. گفتار ادبی. ش ۶. مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، موقوفات افشار.
- امینی، عبدالحسین. ۱۳۶۲. الغدیر. ترجمه واحدی. ج ۲. کتابخانه بزرگ اسلامی.
- انوری. ۱۳۷۲. دیوان. به تصحیح مدرس رضوی. ج ۴. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- براهنی، رضا. ۱۳۵۸. طلا در مس. ج ۳. تهران: رشدیه.
- حافظ. دیوان. ۱۳۲۷. به تصحیح قزوینی و غنی. تهران: سینا.
- حکیمی، محمدرضا. ۱۳۷۹. ادبیات و تعهد در اسلام. ج ۱۱. تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- خاقانی شروانی. ۱۳۶۸. به تصحیح ضیاءالدین سجادی. دیوان. تهران: زوار.
- دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۷۷. لغت‌نامه. ج ۲ (از دوره جدید). تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه.
- _____ . ۱۳۵۲. امثال و حکم. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- ذاکری، حسین. ۱۳۸۵. لسان‌الواعظین. فاضل.
- رازی، شیخ ابوالفتوح. ۱۳۸۲. تفسیر روح‌الجنان و روح‌الجنان. به تصحیح حاج میرزا ابوالحسن شعرانی. تهران: اسلامیه.

شعار، جعفر؛ فرزاد، عبدالحسین. ۱۳۷۲. المنهج. تهران: سخن.

شهابی، محمود. ۱۳۵۴. ادوار فقه. ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. بی تا. تفسیرالمیزان. ترجمه موسوی همدانی. ج ۱۵. تهران: انتشارات اسلامی.

الطبرسی، الشیخ ابوعلی الفضل بن الحسن. بی تا. مجمع البیان فی تفسیر قرآن. لبنان: دار مکتبه الحیاء.

علی بن ابی طالب. ۱۳۶۷. دیوان شعر. ترجمه محمدجواد نجفی. ج ۱. تهران: جیحون.

عطارد. ۱۳۷۴. دیوان. به تصحیح تقی تفضلی. ج ۷. تهران: علمی و فرهنگی.

قمی، شیخ عباس. ۱۳۸۱. کلیات منتهی الآمال. ج ۲. تهران: بهزاد.

_____ . بی تا. سفینه البحار، تهران: کتابخانه سنایی.

_____ . ۱۳۷۶. مفاتیح الجنان، ترجمه موسوی دامغانی. ج ۱۱. تهران: فیض

کاشانی.

مسعود سعد سلمان. ۱۳۶۴. دیوان. به اهتمام مهدی نوریان. تهران: کمال.

مدرس رضوی، محمدتقی. ۱۳۴۴. تعلیقات حدیقه الحقیقه سنایی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

مظهری، مرتضی. ۱۳۵۲. عرفان (متن سخنرانی). تهران: دانشکده الهیات و معارف اسلامی.

مولوی. ۱۳۶۳. مثنوی معنوی. به تصحیح نیکلسون (به اهتمام نصرالله پورجوادی). تهران: امیرکبیر.

نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی. ۱۳۴۸. سیاست نامه (سیرالملوک). به کوشش جعفر شعار. تهران.

نظامی گنجوی. ۱۳۴۳. مخزن الاسرار. به تصحیح حسن وحید دستگردی. ج ۳. تهران.

نهج البلاغه. ۱۳۸۷ هـ، (۱۹۶۷ م.) به کوشش دکتر الصالح. ج ۱. بیروت.

وحدت، محمد کمال. ۱۳۸۰. تذکره القصاصد. تبریز: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی نشاء.

هجویری، ابوالحسن علی. ۱۳۵۸. کشف المحجوب. به تصحیح ژوکوفسکی. تهران: طهوری.